



اهداف آموزشی درس شانزدهم:

- ۱- فراگیری مفاهیم درس «آدم آهنی و شاپرک»
- ۲- یافتن اطلاعات بیشتر و دقیقتر درباره یک نمونه از ادبیات جهان و کاربرد آن جهت رویارویی با مسائل واقعی زندگی
- ۳- آشنایی با داستان نمادی (رمزی)
- ۴- تقویت روخوانی درس با لحن مناسب
- ۵- تقویت علاقه نسبت به ویژگیهای اخلاق پسندیده
- ۶- تقویت کاربرست آموزه های محتوای متن درس در فعالیت های گفتاری، نوشتاری و رفتاری
- ۷- ایجاد علاقه نسبت به خواندن متن داستان
- ۸- تقویت حس عاطفی و تخیل دانش آموزان
- ۹- نقد و تحلیل پیام های متن
- ۱۰- تقویت کاربرست واژگان جدید متن درس در حوزه مهارتهای املائی و نگارشی
- ۱۱- شناخت بیشتر فعل آینده (مستقبل)
- ۱۲- شناخت رمز (سمبل) در ادبیات فارسی

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش نوشت

معنی بیت: خداوند کسانی را بزرگ و عزیز می‌دارد که خود را به دست تقدیر و سرنوشت نمی‌سپارند و خود با اراده و تصمیم خود آینده و مسیر زندگی شان را معین می‌کنند.

اگر چه آدم آهنی قصه‌ی ما در گوشه‌ای از سالن نمایشگاه ایستاده بود ولی همیشه جمعیت زیادی دورش جمع می‌شدند و تماشایش می‌کردند. آدم آهنی یکی از بهترین و جذاب‌ترین وسایل بود.

بچه‌ها و بزرگ‌ترها چندین مرتبه به طرفش می‌آمدند و حرکات جالب بازوان آهینش، سر جعبه ماندش و تنها چشم نارنجی رنگش را به دقت و با تعجب نگاه می‌کردند. آدم آهنی، سر و بازوانش را تکان می‌داد. همچنین می‌توانست به سؤالاتی که از او می‌شد، جواب بدهد. البته نه هر سؤالی، بلکه فقط سؤالاتی که از قبل روی دیوار کنارش نوشته شده بود. بازدید کنندگان باید از سؤال شماره ۱ یک شروع می‌کردند:

- اسم شما چیست؟

آدم آهنی با صدای خشن و خرخرمانندی جواب می‌داد: اسم...من...تروم...است.

- بیشتر از همه چه چیزی را دوست داری و از چه چیزی اصلا خوشت نمی‌آید؟

- از...همه بیشتر...روغن را...دوست دارم...و از بستنی با مربای زرد آلو...بدم می‌آید.

مردم پس از هر پاسخ می‌خندیدند و به فهرست سؤال‌ها خیره می‌شدند تا سوال بعدی را از آدم آهنی بپرسند:

- شما برای انجام دادن چه کارهایی درست شده‌اید؟

- من...باید...هر کاری را...که برایش...طراحی و برنامه ریزی...شده‌ام...انجام دهم.

بعد سؤال آخر پرسیده می‌شد:

- برای ما بازدید کنندگان از این نمایشگاه چه آرزویی دارید؟

- برای شما...آرزوی سلامتی و شادی...دارم.

این جمله آخر را در حالی که پای چپش را با خوشحالی روی زمین می‌کوبید و از شدت برخورد

آن کف نمایشگاه به لرزه در می‌آمد، می‌گفت.

حالا دوباره نوبت عده‌ای دیگر می‌شد که جمع می‌شدند و همان سؤال‌ها را می‌پرسیدند. آدم

آهنی قصه‌^۱ ما هرگز از جواب دادن به این سؤال‌ها خسته نمی‌شد. به موقع می‌خندید و پایش را

روی زمین می‌کوبید و به موقع بازویش را تکان می‌داد و بعضی اوقات هم حتی با چشم نارنجی

رنگش، موزیانه چشمک می‌زد.

یکی از شب‌ها شاپرکی از پنجره به داخل نمایشگاه آمد. نور نارنجی رنگ چشم تروم توجه او را به

خود جلب کرد. شاپرک بالش را بر چشم شیشه‌ای تروم کشید و با ناامیدی گفت: «وای چه نور

سردی!»

آدم آهنی می‌خواست بگوید: «این روشنایی نیست، چشم من است.» ولی فقط توانست جواب

شماره^۲ یک را بگوید:

– اسم من... تروم... است.

شاپرک گفت:

– جدّا؟ من هم یک پروانه^۳ شاپرک یا شب‌پره هستم. اسم من بال بالی است.

آدم آهنی با برنامه^۴ خودش که از پیش طراحی شده بود، دوباره ادامه داد:

– از ... همه بیشتر... روغن را... دوست دارم... و از بستنی با مربای زرد آلو... بدم می‌آید.

شاپرک در جواب گفت:

– من بیشتر از همه گاز زدن برگ‌های جوان درختان بلوط را دوست دارم و تا به حال روغن چرب

را نچشیده‌ام... آیا تو برگ بلوط دوست داری؟ اگر بخواهی می‌توانم تگه‌ای از آن را برایت بیاورم...

آدم آهنی می‌خواست بگوید که شاید چشیدن مزه^۵ چیزهای تازه فکر خوبی باشد ولی ناگهان

جواب آماده^۶ سؤال بعدی به سرعت شروع شد:

– من باید هر کاری را که برایش طراحی و برنامه ریزی شده‌ام، انجام دهم.

شاپرک گفت:

– «متأسفانه وقت رفتن رسیده، خداحافظ، تروم عزیز!»

آدم آهنی با صدای ریز و سنگین، در حالی که پاهای آهنینش را بر زمین می‌کوبید، گفت:

– برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

شاپرک گفت: متشکرم و بعد خیلی آرام با بالش بوسه‌ای بر گونه^۷ آدم آهنی زد و از پنجره به

بیرون پرواز کرد.

آدم آهنی با چشم نارنجی رنگش، رفتن شاپرک را تماشا کرد و برای مدّتی طولانی احساس بدی

داشت.

او با خود فکر می‌کرد: «بال بالی با همه^۸ تماشاگران فرق داشت. چیز دیگری بود، سؤال‌هایی

می‌کرد که در برنامهٔ من نبود و همین باعث می‌شد جواب‌های من غلط باشد و خوب از آب در نیاید. او حتی یک بار هم مرا تحسین نکرد...هنوز جای بال‌هایش بر گونه‌ام، به من حالتی خوشایند می‌دهد، صدایش بسیار شیرین بود...او مرا تروم عزیز صدا کرد!» این افکار احساس خوبی در او به وجود آورد.

آدم آهنی آن قدر از ملاقات با شاپرک خوشحال بود که اصلاً متوجهٔ باز شدن درهای نمایشگاه و انبوه تماشاگرانی که به داخل آمده بودند، نشد. وقتی انبوه مردم به سراغش آمدند و سؤال‌ها را یکی یکی پرسیدند، او دو سؤال اول را باهم اشتباه کرد و به سوال سوم هم جواب غلطی داد. یکی از افراد سر شناس و مهم که در حال بازدید کردن از آدم آهنی بود، با عصبانیت گفت: او ما را مسخره می‌کند! و به سرعت به طرف رئیس آن قسمت رفت تا او را از وضعیت آدم آهنی آگاه کند.

ولی آدم آهنی، تازه حالش جا آمده بود و جواب‌های درست و به موقعی می‌داد و بازدید کنندگان نیز او را تشویق می‌کردند. خداحافظ! برنامه‌اش تمام شد.

آدم آهنی با ناراحتی فکر کرد: «کاش بال بالی می‌توانست مردم را ببیند. اگر بفهمد که چقدر از من تعریف می‌کنند، مطمئنم که مرا بیشتر تحسین می‌کند! نگرانم، نمی‌دانم آیا امشب هم می‌آید یا نه...وای! اگر خفاش او را گرفته باشد؟» دل آدم آهنی گرفت. احساسی که تا آن موقع به او دست نداده بود.

اما شاپرک آمد و با ساده دلی نجوا کرد: «برای اینکه روی شانه‌ات استراحت کنم، به اینجا آمده‌ام و بعد هم دوباره پرواز می‌کنم. اینجا آرام و ساکت است!»

صدای غرّش ماندی از آدم آهنی بیرون آمد: «اسم من تروم است.» شاپرک مؤدبانه گفت: «اسم تو را فراموش نکرده‌ام. آیا برادر یا خواهر داری؟» ولی آدم آهنی فقط توانست جواب شماره دو را بدهد:

– از ... همه بیشتر ... روغن را ... دوست دارم...

شاپرک در حالی که به او یادآوری می‌کرد، گفت: «این را به من گفته بودی. راستی چرا بعضی چیزها را مرتباً تکرار می‌کنی؟ آیا از تکرار خسته نمی‌شوی؟ خیلی خوب، وقت رفتن است. من خیلی گرسنه‌ام. هنوز تکه‌ای برگ هم نخورده‌ام. آن خفاش بد جنس در نزدیکی درخت بلوط من آویزان شده...تا دیدار بعد خداحافظ، تروم عزیز!»

شاپرک دوباره بوسه‌ای بر گونهٔ آدم آهنی زد و از پنجره به بیرون پرواز کرد. آدم آهنی تا مدت زیادی به او فکر می‌کرد. چشمش درخشان‌تر از قبل پیدا شده بود. در دل آهینش زمزمه

می‌کرد: «او دوباره بر می‌گردد! او مرا دوست دارد. او دوست من است. او دوباره بر می‌گردد و باز هم به راحتی روی شانه‌ام می‌نشیند. آیا می‌توانم یاد بگیرم به جز کلماتی که از قبل برنامه ریزی شده است، چیزی بگویم؟ اگر بتوانم اول از او تشکر می‌کنم و بعد به او می‌گویم که اولین کسی است که من با او دوست شده‌ام». چشم نارنجی رنگش با بی‌صبری به پنجره خیره مانده بود.

ناگهان شاپرک برگشت اما رفتارش عجیب بود. با شتاب خود را از پنجره به داخل، پرت کرد و به سرعت به گونهٔ آدم آهنی برخورد کرد. فریاد زد:

او دنبال من است! تروم، او دنبال من است.

سایهٔ سیاهی نزدیک پنجره بود؛ برقی زد و چند لحظه بعد خفاش وارد سالن نمایشگاه شد.

بال بالی در حالی که خود را به گونهٔ آدم آهنی چسبانده بود، با التماس گفت:

نگذار مرا بخورد! او را بزن.

آدم آهنی، با شجاعت، بادی در گلو انداخت و می‌خواست بگوید: «نترس من قوی‌ترین دستگاه در این نمایشگاه هستم و نمی‌گذارم کسی به تو آسیب برساند»، ولی به جای این جمله گفت:

اسم من تروم است.

خفاش چرخشی به دور آدم آهنی زد و شاپرک را دید که با او حرف می‌زند، شاپرک باز با التماس به آدم آهنی گفت: مراقب من باش، تروم عزیز!

آدم آهنی می‌خواست با صدای بلندی به خفاش بگوید که از اینجا بیرون برو ولی دوباره جمله‌ای را گفت که از قبل برنامه ریزی شده بود:

- از... همه بیشتر...روغن را...دوست دارم.

خفاش دندان‌هایش را به شکم شاپرک فرو برد، ولی نتوانست او را ببلعد، زیرا شاپرک روی پای آدم آهنی افتاد. شاپرک با ناله گفت: «وای بالم». خفاش، چندین بار دور آدم آهنی چرخید ولی نتوانست بال بالی را پیدا کند و از پنجره بیرون رفت. شاپرک گفت: بالم پاره شده، وای تروم چرا از من مراقبت نکردی؟

آدم آهنی بلافاصله جواب داد:

من...باید...هر کاری را...که برایش...طراحی و برنامه‌ریزی...شده‌ام...انجام دهم.

از جوابی که داده بود به شدت ناراحت شد و بدنش می‌لرزید ولی نمی‌توانست چیز دیگری بگوید.

بال بالی روی زمین می‌لرزید و بال بال می‌زد، سعی می‌کرد؛ پرواز کند ولی فقط مثل فرفره به دور خود می‌چرخید. با ناله گفت:

تو دوست من بودی؛ چرا به من کمک نکردی؟ کاش می‌فهمیدی چه آسیبی به من رسیده!

در همین موقع دوباره آدم آهنی با صدای غژ غژ ماندی گفت:

من بیشتر از همه از روغن خوشم می‌آید، من بستنی با مربای زردآلو را دوست ندارم.

شاپرک نفس نفس زنان و بریده بریده و در حالی که باورش نمی‌شد گفت:

چه می‌گویی؟ تو دوست من هستی و اصلاً برای من ناراحت نیستی؟ چقدر... بی‌احساس... و

خشن... هستی!

بال بالی که دیگر نمی‌توانست بچرخد و حرکت کند، یک بار دیگر بالش را بالا برد و بعد خیلی

آهسته پایین آورد و دیگر حرکتی نکرد و به آرامی گفت: «خدا نگهدارت تروم عزیز». و بعد نفس

آخر را کشید.

آدم آهنی با صدای غرّش ماندی گفت:

من برای شما آرزوی سلامتی و شادی دارم!

و پاهایش را محکم به زمین کوبید، آن چنان که زمین لرزید و بعد سکوت مرگ باری بر سالن

نمایشگاه حاکم شد. شاپرک روی پای آدم آهنی، بدون حرکت دراز کشیده بود. کم کم هوا روشن

می‌شد. درها باز شدند و دوباره بازدید کنندگان کنجکاو به سالن آمدند و باز دور او حلقه زدند.

- اسم تو چیست؟ این سؤال شماره ۱ یک بود... آدم آهنی فکری کرد قلبش از ناراحتی فشرده شد؛

گفت:

شاپرک... مرا تروم... عزیز... صدا کرد... هیچ کس... تا به حال مرا... به این نام... صدا نکرده بود...

او هیچ پاسخ درستی به هیچ یک از سؤالات برنامه ریزی شده، نداد.

دیگر بازوانش را بلند نکرد و پایش را هم بر زمین نکوبید، حتی دیگر با چشم نارنجی رنگش

چشمک هم نزد.

ملافه ۱ بزرگ و سفیدی آوردند و آدم آهنی را با آن پوشاندند. روی ملافه نوشته شده بود: «خراب

است».

زیر آن ملافه ۲ سفید که درست مثل کفن بود، آدم آهنی ساکت بود ولی شب، وقتی باد از بیرون

به داخل سالن نمایشگاه می‌وزید و با خود رایحه ۳ گل‌های درخت بلوط و صدای خش خش

برگ‌هایش را می‌آورد، صدای شکسته و آهسته‌ای از زیر ملافه ۴ سفید می‌آمد. به نظر می‌رسید

که کسی چیزی یاد می‌گیرد و دایم می‌گوید: «بال بالی... بلوط... به او آسیب رسید».

معنی جمله های دشوار درس:

~ با برنامه خودش که از پیش طراحی شده بود. ~
معنی: با برنامه ی کامپیوتری که از قبل برایش نوشته بودند کار می کرد.

~ خوب از آب در نیاید ~
معنی: کنایه از خوب نتیجه ندهد.

~ بادی در گلو انداخت ~
معنی: به کنایه مغرور شد. (با غرور و تکبر حرف می زد)

~ سکوت مرگباری بر سالن نمایشگاه حاکم شد ~
معنی: تمام سالن را سکوت مرگباری (بدی، دلخراشی) فرا گرفت.

اعلام

ویتاتو ژیلینسکای:

دانشکده تاریخ و
روزنامه نگاری
دانشگاه ویلنیوس

برنده چندین
جایزه

انتشار آثار
از سال ۱۹۵۰

نویسنده ی
روسی

نویسنده و
طنز پرداز
لیتوانیایی

فارغ التحصیل
سال ۱۹۵۵

شعر

تولد: ۱۹۳۲
میلادی در شهر
کاوناس

نمایشنامه

داستان های
فکاهی

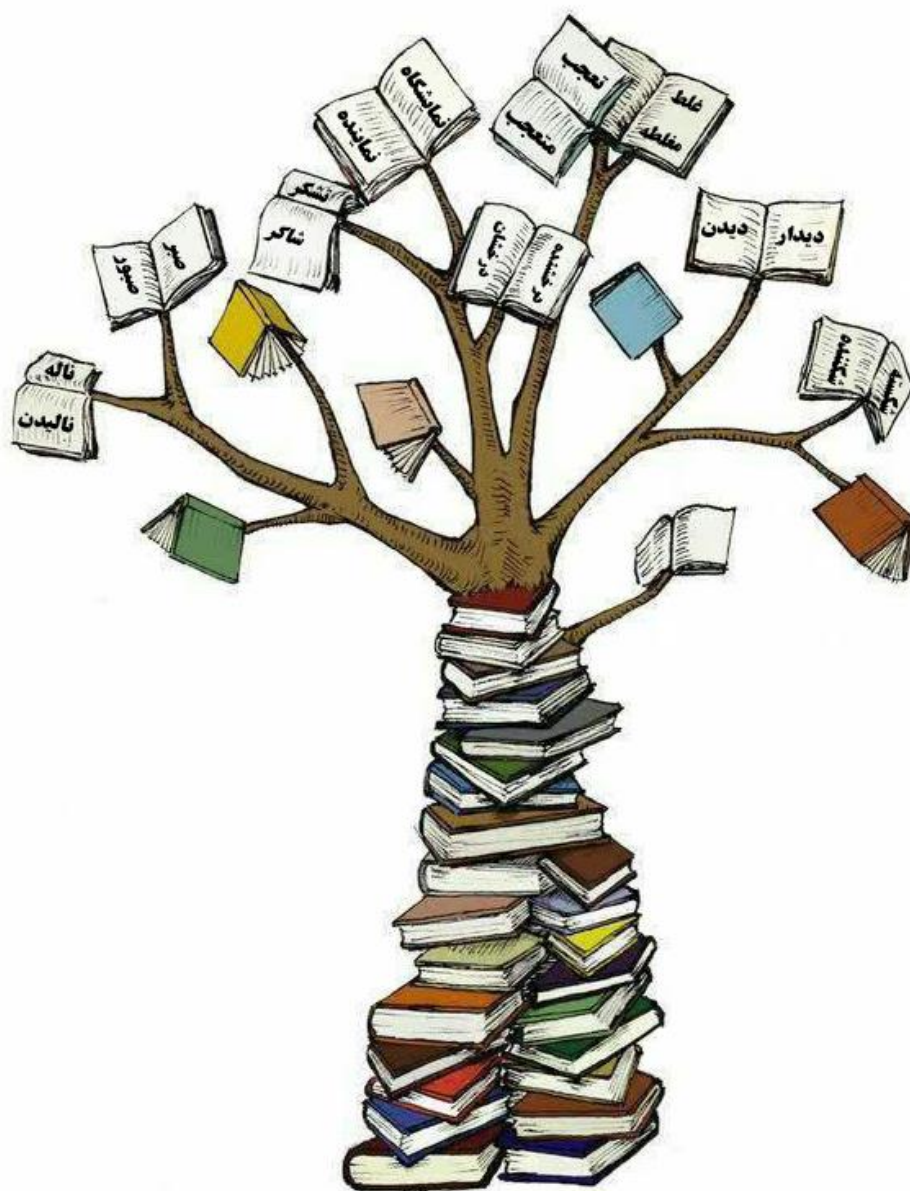




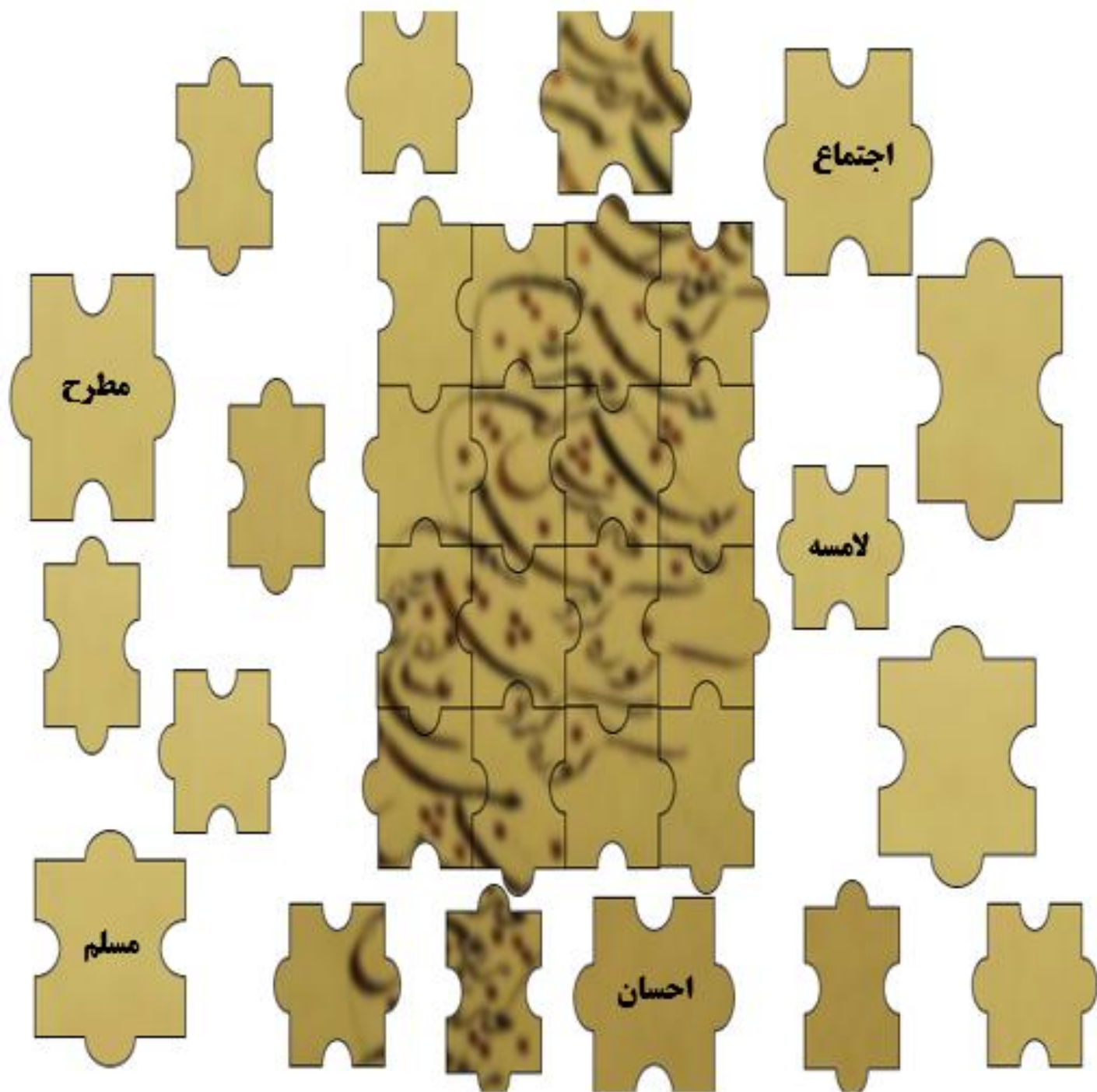
بدذات، بدسرشت	بدجنس
سربلندی، عزت	سروری
سرنوشت	تقدیر
زیباترین، دوست داشتنی ترین	جذاب ترین
دفعه، بار	مرتبه
درخور توجه، زیبا	جالب
در زمان مناسب، سر وقت	به موقع
از جنس آهن	آهنین
صوت	آوا
ناخوشایند	خشن (صدای خشن)
به هیچ وجه	اصلاً
لیست	فهرست
با دقت نگاه میکردند	خیره میشدند
جذب	جلب
باشیطنت	مودیانہ
بدبختانه، با ناراحتی و افسوس	متأسفانه
صدای ناصاف و آزاردهنده	خرخر
مزه نکرده ام	نچشیده ام
تفاوت داشت	فرق داشت
نادرست، ناصحیح	غلط
تشویق، آفرین گفتن	تحسین
سرعت بالا	شتاب
مردم	ملت
دلنشین، دوست داشتنی	خوشایند
کلام زیرلب	زمزمه
اجازه نمیدهم	نمیگذارم

غَرّش	صدای بلند و ترسناک
گونه	چهره، صورت
ببلعد	یکجا بخورد
کنجکاو	جست و جوگر
التماس	درخواست عاجزانه، خواهش و اصرار
بلافاصله	بدون اتلاف وقت، سریع، فوراً
فشرده شد	درد گرفت
مَلّافه	پارچه ی روانداز
سکوت حاکم شد	همه جا را سکوت گرفت
رایحه	بوی خوش
خش خش	صوت، نام آوا
افکار	جمع فکر
ملاقات	دیدار با کسی
انبوه	تعداد فراوان
به سُراغ او آمد	به دنبال او آمد
سرشناس	مشهور، معروف
نگران	مضطرب
مطمئنم	اطمینان دارم، یقین دارم
عصبانیت	خشم و ناراحتی
غرّغر	نام آوا، صوت
مودبانه	همراه با ادب
نجوا	صحبت آرام
مرتبّاً	دائم، همیشه

هم خانواده ها

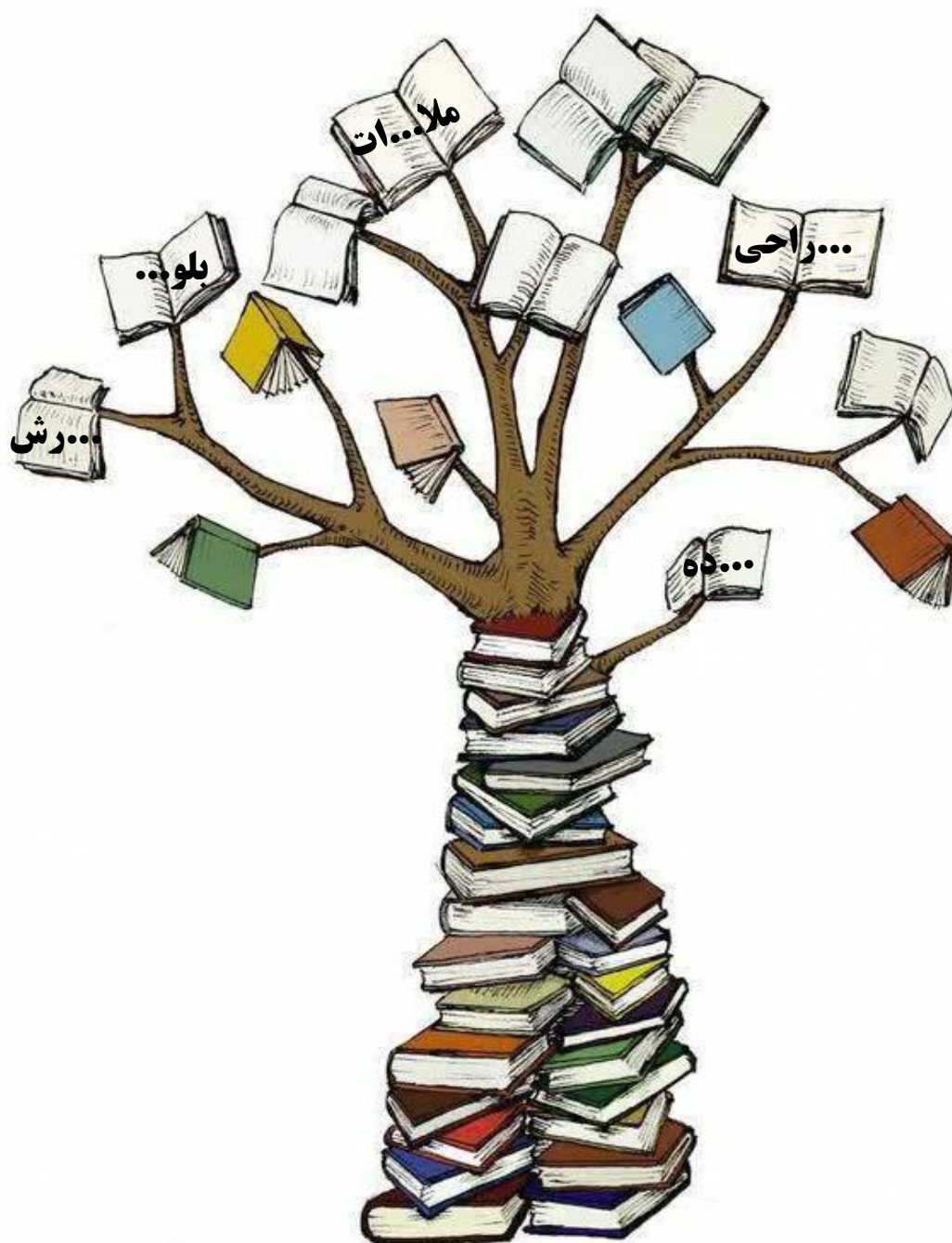


هم خانواده ها و خوشه واژه های مرتبط با هم را پیدا کنید و بنویسید



هم خانواده یا خوشه واژه کلمات داده شده را از درس بیابید و در قالب جمله ای از متن درس

بنویسید



طرز صحیح نوشتار کلمات را حدس زده، سپس از متن درس جمله ای که آن کلمه به کار برده شده است را بنویسید



خود ارزیابی

۱. چرا آدم آهنی از شاپرک خوشش آمد؟ چون به او گفت تروم عزیزم
۲. چرا آدم آهنی پس از مرگ شاپرک به سوالات جواب درست نمی داد؟
زیرا از مرگ شاپرک دگرگون شده بود و تلاش میکرد پاسخی خارج از آنچه
برنامه ریزی شده است، بدهد.
- ۳- آخرین جمله درس، چه پیامی دارد؟
شاپرک با محبت و مهربانی در وجود آدم آهنی حس
و عاطفه ایجاد کرده بود. محبت توانایی تغییر همه، حتی آدم آهنی را دارد.





(نکته ی اوّل)

به این جمله ها توجه نمایید:
*من فردا نامه را خواهم نوشت.
*تو فردا نامه را خواهی نوشت.
*او فردا نامه را خواهد نوشت.
*ما فردا نامه را خواهیم نوشت.
*شما فردا نامه را خواهید نوشت.
*آنها فردا نامه را خواهند نوشت.
چنان که می بینید جملات بالا مربوط به «زمان آینده یا مستقبل» است.
به شش ساخت زمان آینده توجه کنید:
(شش ساخت زمان آینده)

مفرد | جمع

خواهم نوشت | خواهیم نوشت
خواهی نوشت | خواهید نوشت
خواهد نوشت | خواهند نوشت
آیا می توانید بن فعل و شناسه فعل آینده را بگویید؟

بن فعل: ماضی.

شناسه خواهم نوشت: مَ
شناسه خواهی نوشت: ایـ
شناسه خواهد نوشت: دَ
شناسه خواهیم نوشت: ایم
شناسه خواهید نوشت: اید
شناسه خواهند نوشت: نَ

(نکته ی دوم)

در داستانی که خواندیم، شخصیت های اصلی، آدم آهنی و شاپرک بودند. آیا مقصود نویسندۀ داستان از آدم آهنی فقط همان آدم آهنی نمایشگاه بوده و مقصود از شاپرک همان شاپرکی که بر درخت بلوط لانه داشته است؟

در داستان، دریافتید که آدم آهنی، ابتدا احساس نداشت. تنها همان چیزهایی را می گفت که از قبل برای او برنامه ریزی شده بود. مشابه آدم آهنی، آدم هایی را می شناسیم که احساس و عاطفه ندارند و مثل آدم آهنی رفتار می کنند. در همین داستان، شاپرک، مهربان است و خطاب می کند. او را دوست دارد و نوازش می کند « .تروم عزیز » با عاطفه، آدم آهنی را مثل شاپرک، انسان های مهربانی در اطراف ما هستند. داستان نویسان، با استفاده از تخیل و آوردن شخصیت های غیر انسان، ذهن ما را و می دارند تا شبیه آنها را در جامعه و اطراف خود پیدا کنیم.

این گونه داستان ها را «داستان های رمزی و نمادین» می گویند.

کار گروهی

۱. درباره شخصیت های داستان این درس گفت و گو کنید.

شاپرک نماد انسان های مهربان و آدم آهنی نماد انسان های بی عاطفه ای که در جامعه وجود دارند. انسان های مهربان به دیگران کمک می کنند ولی انسان های بی عاطفه رفتار مناسبی با دیگران ندارند و نسبت به آنها بی تفاوت می باشند.

۲. یک داستان نمادین دیگر در کلاس بخوانید و شخصیت های آن را بررسی کنید.

داستان پینوکیو، عروسک چوبی که پدر ژیتو آن را می سازد و با نثار مهربانی او

خلق و خوی انسانی می یابد. گربه نره و روباه مکار نیروهای پلید وجود او هستند

که در تلاش هستند او را از درجه انسانی پایین بیاورند و پری مهربان نماد نیروی عشق و محبت است که در هر بار به او کمک می کند.

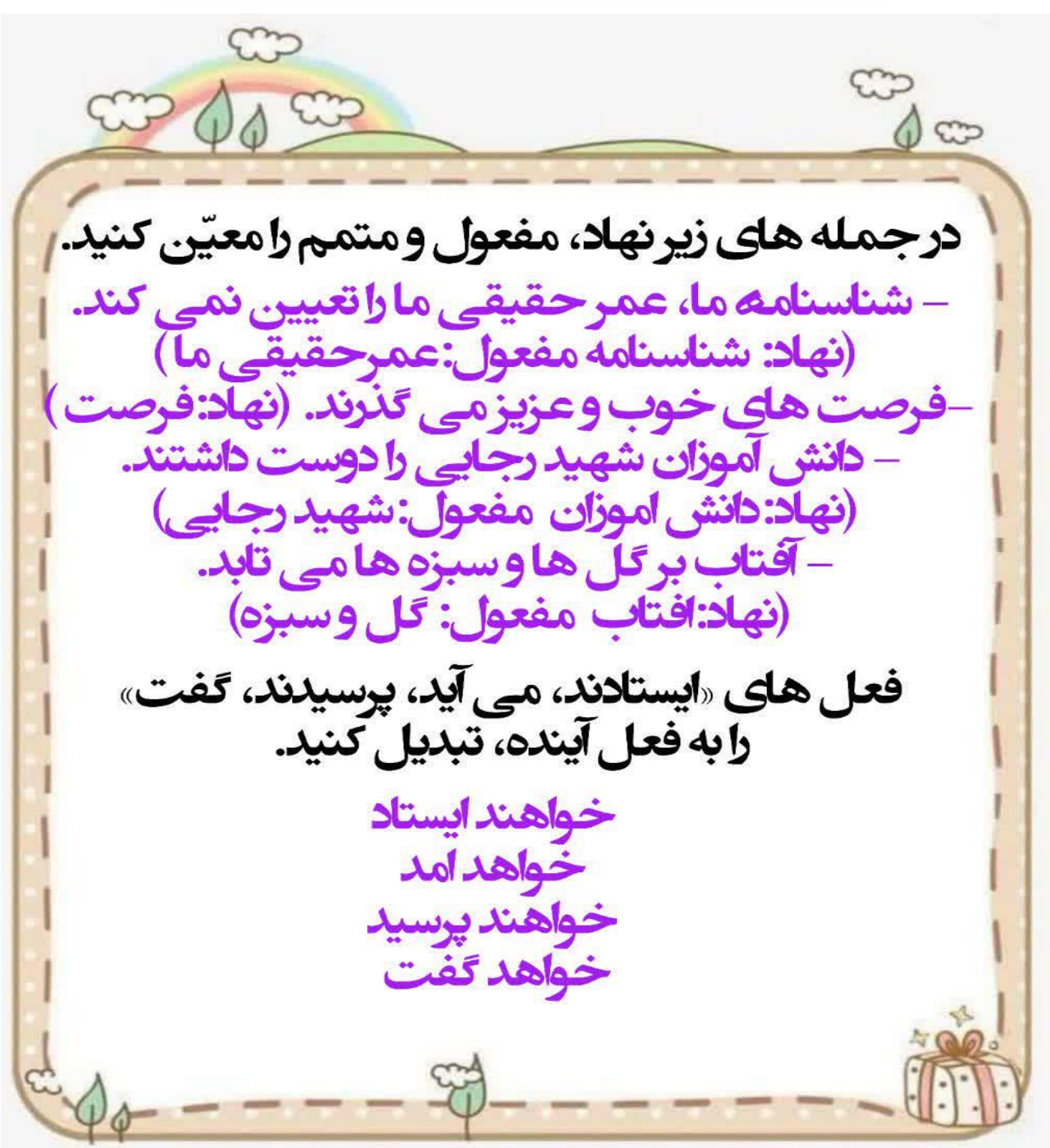
در نیمه ی داستان پینوکیو تحت تاثیر نیروی پلید وجودش تبدیل به یک حیوان می شود و در نهایت با تاثیر عشق به شکل انسانی

کامل در می آید





نوشتن



در جمله های زیر نهاد، مفعول و متمم را معین کنید.

– شناسنامه ما، عمر حقیقی ما را تعیین نمی کند.

(نهاد: شناسنامه مفعول: عمر حقیقی ما)

– فرصت های خوب و عزیز می گذرند. (نهاد: فرصت)

– دانش آموزان شهید رجایی را دوست داشتند.

(نهاد: دانش آموزان مفعول: شهید رجایی)

– آفتاب بر گل ها و سبزه ها می تابد.

(نهاد: آفتاب مفعول: گل و سبزه)

فعل های «ایستادند، می آید، پرسیدند، گفت»

را به فعل آینده، تبدیل کنید.

خواهند ایستاد

خواهد آمد

خواهند پرسید

خواهد گفت





نمونه سوالات درس شانزدهم

سوالات تستی

- ۱- در کدام گزینه نهاد در اول جمله قرار نگرفته است؟
 - (۱) خفاش ، دندان هایش را به شکم شاپرک فرو برد.
 - (۲) چشمِ نارنجی رنگش با بی صبری به پنجره خیره ماند.
 - (۳) آدم آهنی تازه حالش جا آمده بود و جواب های درست می داد.
 - (۴) پس از هر بار پاسخ، مردم می خندیدند و به فهرست سوالات خیره می شدند.
- ۲- در بین ترکیب های زیر به ترتیب چند ترکیب وصفی و چند ترکیب اضافی به کار رفته است؟

«درخت بلوط -احساس خوب -افراد سرشناس -صدای بلند -مربای زردآلو -اسم من»

دو-چهار ۲) چهار-دو ۳) یک-پنج ۴) سه-سه
- ۳- نقش واژه های مشخص شده ی کدام گزینه نادرست است؟

شناسنامه ی ما، عمر حقیقی ما را تعیین نمی کند (.نهاد- مفعول -مضاف الیه)

فرصت های خوب و عزیز می گذرند (.نهاد -صفت -فعل)

دانش آموزان، شهید رجایی را دوست داشتند (.نهاد -مفعول -فعل)

آفتاب بر گل ها و سبزه ها می تابد (.نهاد -متمم -مفعول)
- ۴- زمان آینده ی فعل های «ایستادند، می آید، پرسیدند، گفت -» به ترتیب در کدام گزینه آمده است؟

خواهند ایستاد - آمده باشم - پرسیده شدند - خواهم گفت

خواهند ایستاد - خواهد آمد - خواهند پرسید - خواهد گفت

خواهم ایستاد - می خواهم بیایم - پرسیده بودم - گفته شدم

خواهند ایستاد - خواهد آمد - می خواهم بپرسم - گفته باشد

۵- کدام فعل ماضی، در عبارت زیر وجود ندارد؟

«آدم آهنی تازه حالش جا آمده بود و جواب های درست و به موقعی می داد و بازدیدکنندگان نیز او را تشویق کردند، اما دل آدم آهنی گرفت»
(۱) ماضی التزامی (۲) ماضی بعید (۳) ماضی استمراری (۴) ماضی ساده

۶- معنی کدام واژه درست نیست؟

(۱) انبوه : فراوان (۲) به موقع : در زمان مناسب
(۳) جالب : در خور توجه (۴) بدجنس : بی ادب

۷- کنایه است از : « باد در گلو انداختن »

(۱) چاق شدن (۲) مغرور شدن (۳) بی تفاوت بودن (۴) درگیر شدن

۸- کدام آرایه نادرست است؟

(۱) خوب از آب در نیاید : کنایه
(۲) صدای غرش ماندی از آدم آهنی بیرون آمد : تشبیه
(۳) مثل فرفره به دور خود چرخید : تشبیه
(۴) سکوت مرگباری بر سالن نمایشگاه حاکم شد : تضاد

۹- نویسنده داستان آدم آهنی و شاپرک چه کسی است؟

(۱) ویکتور هوگو (۲) سنت اگزوپری (۳) ویتاتو ژیلینسکای (۴) تولستوی

۱۰- در کدام گزینه غلط املائی وجود ندارد؟

(۱) نمی گزارم کسی به تو آسیب برساند.
(۲) آدم آهنی به لافاصله جواب داد.
(۳) صدای غرش ماندی از آدم آهنی بیرون آمد.
(۴) آدم آهنی موزیانه چشمک می زند.



سوالات جای خالی

جاهای خالی را با کلمات مناسب کامل کنید:

* شناسه و بن فعل « خواهید نگریست » به ترتیب و است.

* عبارت « آدم آهنی با شجاعت، بادی در گلو انداخت. » قید

* سه کلمه ی « نجوا، مناجات و نجات » با هم، هم خانواده

* فعل آینده دوّم شخص جمع از «بر می خیزم»، است.

* در جمله «شاپرک بالش را بر چشم شیشه‌ای تروم کشید.» مفعول است.



سوالات درست و نادرست

درست یا نادرست بودن جملات زیر را مشخص کنید.

مربای زردآلو یک ترکیب وصفی است. ☐

ساختمان کلمه ی « پرستار » ساده است. ☐

عبارت « این افکار، احساس خوبی در او به وجود آورد. » قید دارد. ☐

« غُر غُر » یک نام آوا است. ☐

دو کلمه ی « رایحه و ریحان » هم خانواده هستند. ☐



سوالات پاسخ کوتاه

به سوالات زیر پاسخ کوتاه دهید.

* حشرات کوچک، کرم ها و پروانه ها، قهرمان بسیاری از قصّه های این نویسندۀ اهل لیتوانی هستند؟

ویتانو ژیلینسکای

* کدام مفهوم ها به ترتیب به معنای «صلح و دوستی» و «نور و آشنایی» است؟

کبوتر و آب

* آینده سوّم شخص، جمع از فعل «برساند» را بنویسید؟

خواهند رساند

* عبارت «همچنین می توانست به سؤالاتی که از او پرسیده می شد، جواب بدهد. البتّه نه به هر سؤالی؛ بلکه

فقط سؤالاتی که روی دیوار کنارش نوشته شده بود.» چند جمله است؟

۶ جمله: همچنین می توانست / به سؤالاتی که از او پرسیده می شد، / جواب بدهد. / البتّه نه به هر سؤالی؛ / بلکه فقط سؤالاتی (را می توانست جواب دهد) / که روی دیوار کنارش نوشته شده بود.

* «خفاش، آدم آهنی، شاپرک» به ترتیب نماد چه انسان هایی هستند؟

قاتلان عشق و عاطفه، انسان های بی احساس، انسان های مهربان



سوالات جور کردنی

هر معنی را به کلمه ی خودش وصل کنید

موظیانہ	جذب
جلب	همیشه
خشن	ناخوشایند
بلافاصلہ	با شیطننت
دائماً	فورا



سوالات تستی

سوال ۱ : گزینه ی ۴

نهاد های گزینه های دیگر که در اول جمله قرار گرفته اند خفاش، چشم نارنجی رنگش و آدم آهنی

سوال ۲ : گزینه ی ۴

ترکیب های وصفی : احساس خوب-افراد سرشناس-صدای بلند

ترکیب های اضافی : درخت بلوط-مربای زردآلو-اسم من

سوال ۳ : گزینه ی ۴

آمده اند. « بر » گل ها و سبزه ها ، متمم هستند چون که بعد از حرف اضافه ی

سوال ۴ : گزینه ی

سوال ۵ : گزینه ی ۱

آمده بود = ماضی بعید می داد = ماضی استمراری تشویق کردند و گرفت = ماضی ساده

سوال ۶ : گزینه ی ۴

بدجنس = بد ذات ، کسی که درون ناپاکی دارد.

سوال ۷ : گزینه ی ۲

سوال ۸ : گزینه ی ۴

در گزینه ی ۴ ، آرایه ی کنایه وجود دارد.

سوال ۹ : گزینه ی ۳

سوال ۱۰ : گزینه ی ۳
املاى درست = نمى گذارم بلافاصله - موديانه -



سوالات جاى خالى

* يد و نگرست

* دارد

* نيستند

* بر خواهيد خواست

* بال



سوالات درست و نادرست

غ / ص / غ / ص / ص



سوالات پاسخ کوتاه

* ويتانو ژيلينسكاى

* كبوتر و آب

* خواهند رساند

۶* جمله: همچنين مى توانست / به سؤالاتى كه از او پرسيده مى شد، / جواب بدهد. / البته نه به هر سؤالى؛
/ بلكه فقط سؤالاتى (را مى توانست جواب دهد) / كه روى ديوار كنارش نوشته شده بود.

* قاتلان عشق و عاطفه، انسان هاى بى احساس، انسان هاى مهربان



سوالات جور كردنى

موديانه: باشيطنت / جلب: جذب / خشن: ناخوشايند / بلافاصله: فوراً / دائماً: هميشه

کاری از شهین دخت مخمل باف

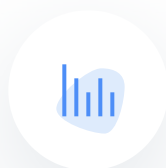
سرگروه ادبیات شهرستان بیرجند، خراسان جنوبی





اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد